

چون پایگاه اجتماعی خاصی نداشت با تکیه بر عنصر سرکوب، خشونت کرد و در نهایت هم در پی حمله ارتش پروس (نبرد سدان Bataille de Sedan) در تاریخ اول سپتامبر ۱۸۷۰ تاریخ اقتضایش به سر آمد و پایان یافت. در این نبرد امپراطور ناپلئون سوم و ۲۱ هزار فرانسوی اسیر شدند و دولت فرانسه سقوط کرد. حکومت ملی فرانسه نیز تبدیل به جمهوری شد.

از نظریه «هجدهم برومر لوئی بناپارت» مارکس می‌شود چنین برداشت کرد که در پی برخی از انواع انقلاب در دنیای معاصر و تلاش گسترده برای شکل گیری آزادی‌های مدنی و اختلافاتی که طی تفاوت نگاه و نظر جریان‌های سیاسی در کشور تازه انقلاب یافته رخ می‌دهد، نوعی ناپسامانی سیاسی واجتماعی و فضای تعلیق گونه رقم می‌خورد که عملاً هیچ‌یک از جریان‌ها که نماینده طبقه خاصی درون جامعه هستند، دست بالا را پیدا نمی‌کنند و همین هم ممکن است به آن بیانجامد که جامعه برای ایجاد ثبات تن به نیرویی خلاف جریان انقلاب بدهد؛ نیروی مستبد، قدرتمند و سرکوبگر که از بنطن واقعیت‌های جامعه نیست و با رویکرد نظامی یا سختگیرانه که از طریق روشی غیرمردمی مانند کودتا روی کار می‌آید و با ادعای توسعه‌یسا ایجاد نظم و آرامش، قدرت را در دست می‌گیرد. موضوعی که نمونه‌هایی از آن در تاریخ معاصر ایران نیز مطرح شده است؛ از جمله یکی از نزدیکترین نمونه‌های آن کودتای رضاخان میرپنج به همراه چهار چهره سیاسی و نظامی دیگر یعنی سیدضیاءالدین طباطبایی، سرگرد مسعودخان کیهان، سرهنگ احمد امیراحمدی (بعداً سپهبد) و سروان کاظم‌خان سیاح است.

▼ رضاخان: حکم می‌کنم

«ساعت هفت‌ونیم عصر[سوم اسفندماه ۱۲۹۹]، نمایندگان[احمد]شاه، (معین‌الملک)، نخست‌وزیر (ادیب‌السلطنه سمیعی) و سفارت انگلستان (کلنل هایک و کلنل هادسون) برای مذاکره به مهرآباد می‌رسند که به سردی استقبال شده و مدت یک ساعت در اتاقی شبیه به طولیه منتظر دیدار باسیدضیاءومیرپنج‌رضاخان می‌شوند و عملاً تحت الحفظ نگهداری می‌شوند. ساعت ۹ شب نیروها به سمت محل‌های ازپیش‌تعیین‌شده در سطح شهر حرکت کرده و هم‌زمان رضاخان بانمایندگان مذکور ملاقات می‌کند. نمایندگان دستور شاه مبنی بر توقف قوا را در مهرآباد به رضاخان ابلاغ می‌کنند، ولی شیپور حمله هم‌زمان نواخته می‌شود و تقاضای آنان بی‌اثر باقی می‌ماند. پیشقرولان بزرگاد مرکزی تحت فرماندهی سرتیپ شهاب جلوی دروازه شهرنو (دروازه قزوین)، به رضاخان اختاری می‌کنند که در آماده‌باش کامل به سر می‌برند ولی در عمل مقاومتی نمی‌کنند. اندکی بعد قزاقخانه (باغ ملی) به تصرف قزاق‌ها در می‌آید. عبدالحسین میرزا فرمانفرما برای مذاکره وارد می‌شود؛ ولی او نیز موفقیتی به‌دست نمی‌آورد. دیوست نفر قزاق به فرماندهی کاظم‌خان سیاح، فرماندهی کلانتری‌های شهر را برعهده می‌گیرند و این تنها نقطه کودتا بود که به زد و خورد و کشته شدن چند قزاق و پلیس انجامید. چند تیر توپ شلیک شد و کودتا به پایان رسید(تاریخ‌بیست‌ساله ایران نوشته حسین مکی).»

انقلاب مشروطه به تاریخ ۱۲۸۵ رخ داد و به گفته بسیاری از تاریخ‌نگاران در فاصله این تاریخ با کودتای اسفند ۱۲۹۹ مملکت کمتر زمانی روی خوش به خود دید و دچار آشفتگی بسیار شد. چنانچه در توضیح این شرایط خسرو معتضد، کارشناس حوزه تاریخ چنین گفته است: «سال ۱۲۸۵ و بعد از مشروطه، مملکت به کلی به هم ریخت. سلطنت مطلقه ناصرالدین‌شاه از بین رفته بود، مظفرالدین‌شاه هم آدم ملامتی بود و محمدعلی‌شاه هم که بیشتر از سه سال حکومت نکرد، همه قوانین به هم خورد. روسیه و انگلستان هم همیشه می‌خواستند ایران را بیلعند (کما اینکه ایران را سه بار تقسیم کردند) دولت عثمانی هم برای مغرب ایران خیالاتی داشت. دولت‌ها و حکومت‌های محلی دیگر هم بودند مثل حکومت «دزها» که از کاشان تا اصفهان زیرنظر نایب‌حسین خان کاشی بود یا یک عده دیگر مثل رضا جردانی و رجبعلی زهمی اینها از کاشان تا نزدیک‌های قم را گرفته‌بودند. در قسمت‌های شرقی ایران شوکت‌الملک‌علم‌که حکومت‌خاندوگی به راه انداخته بود. در سیستان ویلوقچستان، دوست محمدخان بارکزیای حکومت می‌کرد، این منطقه را جدا کرده بود و می‌گفت ایران کشور مجاور است. در خوزستان، دیکتاتوری شیخ خزعل حکومت می‌کرد و اسماعیل آقا نسیمیتقو در کردستان تاج هم بر سر گذاشته بود. در آذربایجان هم گروه دیگری بودند. کرمانشاه هم دست کلهر و سنجایی بود و عشایر هم در لرستان حکمرانی می‌کردند.»

همچنین در پی جنگ جهانی اول که تقریباً هم‌دوره با حکومت احمدشاه قاجار شد؛ ایران دوران سسخی را از زاویه سیاست داخلی و خارجی تجربه کرد.

به‌رغم اعلام بی‌طرفی دولت، ایران هم از شمال و هم از جنوب با هجوم نیروهای متخاصم روبه‌رو می‌شود. بریتانیا از جنوب و سپاه روس از شمال نیروهایشان را در ایران پیاده می‌کنند و در غرب هم نیروهای نظامی درگیر با سپاه عثمانی می‌شوند. درگیری و حضور نیروهای بیگانه در کنار ناپسامانی داخلی هم‌زمان با قحطی بزرگ(۱۲۹۸-۱۲۹۶) در کشور می‌شود. عملاً ایران از جوانب گوناگون اوضاع فرنج و متزلی‌را با تجربه می‌کند. چنانچه صادق ادیبی درباره وضعیت آن دوران در کتاب خود با عنوان «سی سال با رضاخان در قزاقخانه و قشون» آورده است: «از مهم‌ترین نبردهای جنگ جهانی اول در ایران می‌توان به مقاومت تنگستانی‌ها و قشایی‌ها اشاره کرد. جمعی از رجال و نمایندگان مجلس، حکومت موقتی به نام دولت ملی به ریاست نظام‌السلطنه (رضافلی‌خان مافی) تشکیل دادند. پس از پایان جنگ نیز کشور دچار هرج و مرج بود. دولت در خارج از پایتخت

نفوذی نداشت و هر بخش از کشور زیر نفوذ قدرتی محلی بود. شمال کشور را سپاه انگلستان و روسیه در اشغال داشت. پلیس جنوب با همکاری قشون هندی‌ها زیر نظر بریتانیایی‌ها بر جنوب حکمرانی داشت.»

در چنین شرایطی بدون آنکه رضاخان نماینده طبقه خاصی از جامعه باشد که بتواند تشکیلات قوی برای رسیدن به یک دولت مردمی (حداقل منطبق با انقلاب مشروطه) را فراهم کند و در شرایطی که حکومت مرکزی پس از انقلاب از بُعد آزادی‌های سیاسی و اجتماعی وضعیت مناسبی را تجربه می‌کرد و انتظار می‌رفت که از مزایا و مواهب انقلاب مشروطه بهره ببرند و جامعه مطلوب‌تری را تجربه کنند؛ به‌همراه سیدضیاءالدین طباطبایی، سرگرد مسعودخان کیهان سرهنگ احمد امیراحمدی و سروان کاظم‌خان سیاح دست به کودتا می‌زنند؛ همان‌هایی که در جلسه با هم هم‌قسم شده‌بودند و پشت قرآنی را امضا کردند تا بعدها هم‌دیگر راکشند.

کودتا اتفاق می‌افتد، رضاخان «حکم می‌کند» و ۸ اسفندماه اهداف این کودتا در سخنرانی سیدضیاء که حلالاً به‌عنوان نخست‌وزیر معرفی شده است؛ مطرح می‌شود. هدف کودتا به گفته او و اعلامیه‌ها «برانداختن ریشه جنایتکاران خودخواه تن‌پرور داخلی» و «رهاندین ملت ایران از سلسله رقیبت مشتی دزد و خیانتکار» بود. افرادی که به‌زعم سیدضیاء و رضاخان، در سال‌های پراشوب پس از انقلاب مشروطه «مام‌مهام [امور] مملکت را به ارث در دست گرفته‌بودند، مانند زالو خون‌مردم و ملت را مکیده، ضجه‌وی را بلند می‌ساختند» است.

اصلاح نظام قضایی، تقسیم اراضی دولت بین دهقانان، لغو کاپیتولاسیون، تأسیس مدارس، راه‌اندازی وسایل حمل و نقل جدید و صدالبته لغو قرارداد ۱۹۱۹ ایران و بریتانیا، برخی از برنامه‌های مفصلی است که سیدضیاء و رضاخان پس از کودتا اعلام می‌کنند. بر همین اساس در ابتدای کار بسیاری از مردم از این تغییر و تحول استقبال کردند؛ تا جایی که تاریخ‌نگاران از سرودن غزلی شاد توسط «عارف قزوینی» درباره اصلاحات و آینده امیدبخش ایران و ستایش از کودتا گفته‌اند و چهره‌هایی مانند «میرزاده عشقی» و «محمدرفی‌خیزدی» «الاهوتی»، «سلیمان میرا» و «پهرامی» برگرد دولت جمع شدند و محدثتی بهار در جراید حکومت مقتدر را روح می‌داد. همچنین «علی‌اکبر داور»، «عبدالحسین تیمورتاش» از حزب تجدد به مشاوران رضاخان تبدیل شدند و دستگاه فکری اش را سامان دادند و احزاب محافظه‌کار مجلس چهارم از جمله اصلاح‌طلبان، سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها به حمایت از سردار سپه پرداختند(برگرفته از کتاب ایران بین دو انقلاب، نوشته پرواند آبراهامیان). اما چندی نگذشت که بازداشت‌ها به اوج می‌رسد و لیست سیدضیاء که برای بازداشت‌ها به دست رضاخان داده شده بود، بسیاری از چهره‌های سرشناس را راهی زندان می‌کند. از جمله معروفترین آنها: «سیدحسین مدرس، احمدقوام، عبدالحسین میرزا فرمانفرما، نصرت‌الدوله،عین‌الدوله،سعدالدوله،سهام‌الدوله،حشمت‌الدوله، قوام‌الدوله، مجدالدوله»، ممتازالدوله، محتشم‌السلطنه، نصیرالسلطنه، مشارالسلطنه، وثوق‌السلطنه، ممتازالملک، لسان‌الملک، یمین‌الملک، سردار رشید، سردار معتضد، سرهنگ گیگو، امیرنظام، خسروخان سردار گردبختیاری مشهدسدر (ظفر)، کلهر، میرزا یانس، محمدقلی سهراب‌زاده، اسعد سهراب‌زاده، سیدمحمد اسلامبولچی، محمدولی خان تنکابنی، سالار لشکر، شیخ‌محمدحسین یزدی، شیخ‌محمدحسین استرآبادی، آقاضیاء و سیدمحمدتدین». و عملاً همه آنچه‌ا که به‌موجبش یکبار مردم ایران انقلاب مشروطه را رقم زده بودند با وعده توسعه، امنیت و آرام‌سازی از بین می‌رود و جایش را به دیکتاتور قدرتمند می‌دهد؛ دیکتاتوری که کشور را به سمتی هُل می‌دهد که کمتر از ۶۰ سال بعد با دیگر مردم عزم‌شان را برای انقلابی جدید جزم کنند.

▼ دولت مصدق، کودتای ۲۸ مرداد

«جمعیتی از سمت جنوب به سمت مرکز شهر به راه افتاده بودند؛ جمعیت را در ابتدا نیروهایی از اوپاش و زنان محلات بدنام تشکیل می‌دادند و بعدها گروه‌های دیگری در میانه راه هم به آنها پیوستند. شعار «جایبدشاه» را قطع نمی‌کردند و هیچ‌کسی جلودارشان نبود. چهارشنبه ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ به‌بعدازظهر نرسیده بود که خیابان‌ها در فُرق این افراد قرار گرفت و هر جا طرفداران مصدق را می‌دیدند به آنها حمله می‌کردند. دفترهای احزاب و نشریات طرفدار مصدق و حزب توده غارت و به آتش کشیده شد. از مردمی که سه‌روز پیش در حمایت از دولت به خیابان آمده بود؛ خبری نبود و گویی تمایل به دخالت برای جلوگیری از این کودتا نداشتند و پی آرامش خودشان بودند.»

سطور بالا تصویری از روز ۲۸ مرداد و آنچه در کشور اتفاق افتاد. بنابر تجربه که از «کودتای لوئی بناپارت» و «کودتای رضاخانی» در تغییر و تحول حکومتی به‌دست می‌آید، شاید کودتای بعدی در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را هم از جهاتی بتوان زاده همان فضای ناپسامان و تعلیق‌وار سیاسی دانست. به نظر می‌رسد در پی بهبود شرایط و تلاش‌ها برای دخیل کردن جریان‌های مختلف سیاسی و مردمی و حرکت به سمت مردمی شدن حکومت‌ها در کشور ما، شکنندگی در فضای قدرت بیشتری می‌شود و به‌جای آنکه شاهد ادامه یافتن دستاوردهای اصلاحات گسترده شکل گرفته در این ادوار و تسری آن به ادوار بعدی باشیم، حکم به پایان آن به سرعت رقم می‌خورد. چنانچه آنچه در روزهای منتهی به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هم توسط تیمسار فضل‌الله زاهدی و شاه رقم خورد، همین بود. اما تگاهی به اختلافاتی که میان روحانیون و ملی‌گراها رخ داد، تلاش‌ها برای استیضاح دولت که در مجلس رقم خورد، انحلال مجلس توسط مصدق به دلیل اختلافات و تلاش‌ها که برای سرنگونی دولت مستقر و بسیاری موارد دیگر قضایی ایجاد شد

که دیگر قدرت تشخیصی توطنه‌ها از کف برود و کشور بار دیگر به سمت آن رود که سر بزنگاه به‌جای آنکه به‌دنبال مقابله و ایستادگی باشد؛ در خانه بماند و بگذارد هر آنچه باید، رخ دهد. فضای بعد از این کودتا را شاید از جهاتی چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ وابستگی کودتاچیان به حکومت وقت شاید نتوان مصداق نظریه «هجدهم برومر لوئی بناپارت» دانست؛ و آن بناپارتیسم مدنظر هم قابل انطباق با آن نباشد، البته نوع سرکوبگری پس از آن، سر خوردگی و برخورد با طرفدارانش بی‌شابهت به آن دوران و روزگار فرانسه‌نیست.

▼ پس از پیروزی انقلاب و احتمال وقوع بناپارتیسم

«به‌تدریج به‌نظر می‌رسد در حال ورود به‌فاز جدیدی از سیاست هستیم که در این فاز، سیاستمداران و احزاب ما باید از منافع افشار طبقات و قومیت‌های خاص دفاع کنند و تن بدهند که بقیه افشار و طبقات به آن‌ها رأی ندهند. طبیعت کار سیاسی، شفاف شدن و افتراق‌یابی بین منافع عمومی است؛ به‌تدریج شکاف‌ها خود را نشان می‌دهند که در انتخابات ۸۰ شاهد آن هستیم. چون به نظر من، دوران پوپولیسم در کشور ما در حال پایان است و ان‌شاءالله در انتخابات بعدی شاهد پوپولیسم نباشیم. ۱۸ برومر روز کودتای ناپلئون سوم است که بعد از انقلاب فرانسه، ناپلئون سوم از فرصت مناسبی استفاده کرده و اوپاش شهری را جمع کرده و کودتایی انجام داده، جمهوریت را تعطیل و تاج‌گذاری و اعلام امپراطوری در فرانسه کرد و ۱۹ سال امپراطور بود تا اینکه او را پایین کشیدند و جمهوریت دوباره به جریان افتاد. پایگاه اجتماعی ناپلئون سوم، افشار حاشیه تولید، لومین‌پرولتاریا، ارثا و اوپاش و ارتش ذخیره بی‌کلان و به‌اصطلاح نیروهای رانده شده اجتماعی بودند. آیا ما در چشم‌انداز آتی، از این افشار خواهیم داشت و آیا بی‌کاری، اعتیاد، اوپاش‌گری و جالگی در چشم‌انداز آتی کشور دیده می‌شود یا نه و آیا با این روندی که پیش می‌رویم، ارتش ذخیره بی‌کار خواهیم داشت یا نه؟ اگر خواهیم داشت، پس باید منتظر بناپارت باشیم. بناپارتیسم از اشکال خفیف‌تر فاشیسم است.»
بخشی از سخنرانی سعید حجازیان در سال ۱۳۸۰ به موضوع بناپارتیسم اشاره می‌کند؛ دغدغه‌ای که به‌نظر می‌رسد بنابر تجربیات ملی و جهانی در پی هر تلاش اصلاح‌رورانه و تحول‌خواهانه ملی بیم‌بروز و ظهور آن وجود دارد. آن سال‌ها که دولت سیدمحمد خاتمی با رویکردی اصلاحی روی کار آمد، بودند برخی از تحلیلگران سیاسی مانند سعید حجازیان که با توجه به روند‌فعالیت‌ها چه در بُعد تشکیلاتی که مثلاً اختلافات در میان اصلاح‌طلبان در شورای شهر اول موجب انحلال و برگزاری انتخابات زودهنگام آن شد و چه در بُعد جامعه و که بعد از تکی دانسنگاه و افساسی قتل‌های زنجیره‌ای و بعد هم نحوه برگزاری انتخابات مجلس هفتم و درصالحات‌های گسترده نوعی سرخوردگی و ناامیدی را تجربه می‌کرد و عملاً ناپسامانی تعلیق‌وار در فضای سیاسی رقم خورده بود، هشدار سقوط در دامان بناپارتیسم و حرکت به‌سمت استبداد و دیکتاتوری را می‌دادند. اما مخالفان این دیدگاه‌ه به جریان‌های حاکم‌کننده بناپارتیسم توجه داشتند و صرفاً طرح میحث را به نظامی بودن هر آنکه قرار است حکومت را به دست بگیرد، تخفیف داده و با بیان اینکه در کشور ما نه یکدست‌سازی امکان وقوع دارد و نه نظامی‌ها قدرت را به دست می‌گیرند، در برابر این نظر به ایستادند. بعدها که دولت احمدی‌نژاد و رویکرد حذفی نیروهای دگراندیش در دولتش اتفاق افتاد، چون حسن روحانی روی کار آمد؛ این مخالفان تکرار این رخداد را رد کردند. البته این موضوع یکبار دیگر آن هم تقریباً آن دوران بهت و واکنش‌ها از جانب دیگری بود؛ زیرا سعید لیلاز به‌عنوان یک چهره سیاسی اقتصادی از چنین خدادی، به‌عنوان حکومتی میمون و مبارک استقبال کرده است و آن را توانمند در حل مشکلات دانسته است. سعید لیلاز این‌گونه اعتقاد خود را به یک حکومت‌بنپارتیستی در ایران بیان کرد: «مسئله جامعه ایران کارآمدی است نه اینکه چه کسی حاکم است. مسئله این است که چه کسی می‌تواند بحران‌های ایران را حل کند. سه مشکل اصلی ایران، فساد و ناکارآمدی و عدم انسجام است. به خاطر همین من تصور می‌کنم که در افق سیاسی ایران ما یک بناپارت خواهیم دید که این بناپارت برای یک دوره گذار ۵ تا ۱۰ ساله و نه‌دوره‌ای ابدی روی کار خواهد آمد. این همان «رضاخان‌روحت شاد» است که مخالفان جمهوری اسلامی می‌گویند و همان رضاخان اسلامی‌ای است که در داخل حکومت می‌گویند. هر دو به سویی یک نظامی اقتدارگرا می‌روند. چون منسجم‌ترین سازمان سیاسی امنیتی ایران سپاه است، من تصور می‌کنم که آینده ایران باید از خلال یک دوره حکمرانی سپاه عبور کند و عبور خواهد کرد که حداقل دو تا از سه مشکل اساسی ما را حل می‌کند، یعنی عدم انسجام و ناکارآمدی‌را. من فکر می‌کنم این بناپارتیسم در دوران کوتاه ۵ تا ۱۰ ساله‌اش فضای فرهنگی اجتماعی ایران را آزاد خواهد کرد، با یک‌شبه‌یا به تدریج و یک انرژی بی‌نهایت وسیع را در داخل ایران آزاد خواهد کرد و در حوزه سیاست خارجی رویکردش را از دشمنی به رقابت تغییر خواهد داد، مثل آن چه در چین، لاتوس، برمه، ویتنام و میانمار وجود دارد و در حوزه سیاست داخلی هم چندان محکم‌نگه خواهد داشت تا کشور را از این حالت که بر که عبور بدهد.»

طرح این موضوع از نسوی لیلاز با انتقادات بسیاری روبه‌رو شد. از سویی چهره‌هایی مانند احمد‌زیدآبادی، تحلیلگر سیاسی همان زمان از «یکدستی حکومت» برای عبور از مشکلات استقبال کرده و آن را راهکاری برای کاهش فشار بر نهادهای انتخابی و حفظ انرژی و توان برای رفع مشکلات بدون ایجاد اخلال در کار عنوان کرده بود و از سویی بسیاری از تحلیلگران سیاسی ضرورت حرکت به سمت جمهوری و جلوگیری از یکدستی که می‌توانست جمهوری‌ت نظام را از بین ببرد، تا‌کید کرده‌باشی از آنها که این روزها‌را نامیدتر از قبل در تغییر و جلوگیری از یکدستی هستند.

سیاستمداران



آخرین وضعیت مصطفی تاج‌زاده

فخرالسادات محتشمی‌پور، در گفت‌وگو با خبرنگار هم‌میهن درباره آخرین وضعیت همسرش در زندان اوین پس از انتشار خبر ایجاد محدودیت‌های جدید گفت: «آقای تاج‌زاده را به دلیل آخرین بیانیه‌ای که درباره انتخابات داشت، از حق تماس تلفنی محروم کرده‌اند. این تماس تلفنی هم با خانواده، وکیل و پزشک‌شان بوده و همه از ضروریات است. من یک تماس تلفنی از دفتر معاون زندان داشتم که این اطلاع دادند و گفتند که یک ملاقات حضوری می‌توانیم داشته باشیم. این را پیگیری کردم و امروز (چهارشنبه) موفق شدم ایشان را در زندان ببینم. ابتدا گفتند ملاقات در دفتر حفاظت انجام شود، سپس گفتند دفتر مسئول سالن ملاقات دیدار داشته باشد اما آقای تاج‌زاده گفتند باید همان شرایطی که قبلاً بوده، باشد و همان جایی که همه زندانبان در ملاقات حضوری خانواده‌شان را می‌بینند، ملاقات داشته باشیم، در غیر این صورت نمی‌آیم که ملاقات سرانجام با شرایط قبل انجام شد.» او ادامه داد: «آقای تاج‌زاده استبدالی را دارند و می‌گویند که من نافرمانی مدنی نمی‌کنم، بلکه مقاومت و اعتراض مدنی می‌کنم اگر حقوقی از من گرفته شود، می‌توانم از حقم که ملاقات است، بگذرم. واقعاً هم مسئولین زندان بنای ایجاد مشکل ندارند و شرایط آقای تاج‌زاده را با توجه به بیماری ایشان و زندانی سیاسی بودن‌شان درک می‌کنند و در حد امکان همکاری لازم را در چار‌چوب قانون انجام می‌دهند. حقوقی که سایر زندانبان دارم، نمی‌خواهم. بنابراین من الان باید بدانم در داخل زندان تردد داشته باشم و اگر ممانعتی به وجود می‌آید، من حق شکایت را برای خودم مسلم می‌دانم. ظاهراً به ایشان گفته شده که قطع تلفن دستور قضایی است.» محتشمی‌پور درباره شایعه‌تغییر مکان نگهداری همسرش در زندان اوین گفت: «تغییری در محل نگهداری آقای تاج‌زاده داده نشده است، آقای سعید مدنی و حسین رزاق را از ایشان جدا کرده‌اند و فرد دیگری که نمی‌شناسم را پیش آقای تاج‌زاده آورده‌اند. به هر ترتیب ایشان مستند قضایی برای قطع تماس‌ها را مطالبه کرده و می‌خواهد ببیند بر چه اساسی و توسط چه کسی این ممنوعیت داده شده است.»



علیه جلیلی

محمد مهاجری، فعال رسانه‌ای اصولگرا در نامه‌ای به سعید جلیلی با انتقاد از صحبت‌های اخیر او نوشت: «منی دانسم چه‌کاره دولتید اما می‌دانم در دیدار مسئولان وزارت کشاورزی گفته‌اید که به‌رئیس‌جمهور نوشته‌اید مردم به فلان مقدار کالری روزانه احتیاج دارند و براساس مبانی دینی، عقلی، اخلاقی و طبق قانون اساسی، تأمین خوراک و برطرف نمودن محرومیت در زمینه تغذیه از کارویژه‌های مجموعه نظام و دولت است. خوش به حال ملت و دولت، که بزرگمردی چون شما را دارند که از جوشش ذهن فنیال و نبوغ بیکران‌تان بر‌خوردارند. اگر امثال جنابعالی نبودید واقعاً ما مردم خاک بر سر، در چه مزبله‌ای زندگی می‌کردیم؟ آقای جلیلی! دلیل کردید مردم را. این ایده‌های طلایی شما یعنی اینکه مردم صدقه‌بگیر و صدقه‌خور دولت شوند. از صدقه‌سر شماس‌ت که ملت در تحریم شدید به سر می‌برد. شما نماینده ایدئولوژیک کاسبان تحریم هستید که ذلت مردم را تئوریزه می‌کنید و حالا در نقش منجی ظاهر می‌شوید تا لقمه نانی جلوی ملت بیندازید و کالری‌شان را تأمین کنید. اگر تحریم نباشد، مردم بلدند نان خود را درآورند و دست‌شان پیش دولت دراز نباشد. امثال شما که با ایستادن در برابر برجام، […] به ملت و مملکتید حلال می‌خواهید نقش ژان‌والژان را بازی کنید، اما فقط مردم را عصبانی‌تر می‌کنید؛ همان نقشی که با کمک دست‌های پشت پرده در هواکردن بر جام بازی کردید و آب به آسیاب اسرائیل و آمریکا ریختید، برای هفت نسل‌مان بس است.»